

کتابخانه



نویسنده محی الدین خان الیس

رومان یافن قصه

مقدمه

منا سبترین تعبیر یکه لایق مقام قصه در ادبیات یافته بتوانیم همینستکه آنرا فن اصیل و معلم کهنه بشر بنامیم ، زیرا پیدایش آن با زبان و گپ زدن انسانها برابر بود ، حتی امروز هم که وسائل تعبیر و تعلیم بسیار شده است باز هم قصه در قطار اول ادبیات است ، زیرا بهمان اندازه که بشر امروزه متعمق شد بهمان اندازه فن قصه را عمیق ساخت و با اندازه که ناحیه های حیات او فراختر گردید هما نقدر شمولیت مطالب را در قصه فراختر گردانید ، بلکه بهمان اندازه که بشر امروزه کلمه و مصرف عبث را ، از حیات خود پدرود کرد اعم از آنکه در وقت و یا در سرمایه ها و یا در ساعت تیریهها باشد (یعنی هر چه میکند برای حصول نتیجه ایست) هما نقدر می بینیم که این روح پدرود کردن و عبث ، در فن قصه او هویدا است ، و البته که درین دیچ عجیب نباید باشد زیرا چون ادبیات همیشه نماینده و تابع مزاج عقلی و روحی انسانها بوده است یعنی هر چه در مزاج آنها کین باشد همان در ادبیات شان

واضح و آشکار و هویدا است و چون قصه در قطار اول ادبیات است باید عمده ترین نماینده مزاج عقلی و خاکی یک جامعه، قصه های آن باشد، چنانچه هیچ جامعه را از قدیم الایامش تا امروز نیابیم که برای ثبت و رسم حتی رواج دادن روح و مزاج عقلی خودش قصه را وسیله نگرفته باشد، تنها طبقه ما آنرا اهمال کرده است و اگر نه تا جیل یا طبقه گذشته هم معمول بود و ما اگر آثار و میراثی که از پدرها برای ما مانده است تعمق کنیم همه و یا اغلب معارف و اخلاقیات حتی تجاری که خواستند بین طبقه خود و اولادشان رواج بدهند در قالب قصه ها ریخته و شایع میابیم و کوئی این قالب قصه در آنوقت بجای مطایع و مطبوعات امروزه کار میداد، زیرا برای ترویج بهترین و یگانه ترین طریق بود.

چنانچه همه پدرهای امروز و دیروز خود را اگر دقت کنیم خواهیم دید کمتر نفری در آنها پیدا شود که اساس (۱) عمده منطق ذهنی او حکایه ها و قصه های کلیله و دمنه، بیدل، گلستان و شتوی غصه و احکایه هائیکه عقلیت محیط آنها را ریخته است نباشد، بلکه اگر همین حکایه های رقم اخیر را دقت کنیم عبارت از مجموعه اخلاق و مزاج عقلی پدرهای خود خواهیم یافت: کرم اخلاق و متانت آن، طبع فکاهی یا لطیفه جو، بلند همتی، سیاست و تدبیر، (که آنوقت چیز معمول یا یگانه چیز این عالم بود) مخصوصتر از آن نظر تفلسف و یا قناعت عمیق که بحیات داشتند و بسیار خوبی و مزاجهای که کلانان درسه اساس: بساطت، تفلسف، متانت جمع میشوند و اخلاق خصوصی پدرهای ما بود، همین اخلاقها را در قصه هائیکه برای ما گذاشتند روشن و برجسته و واضح میابیم و ما اگر بخوایم اخلاق و مزاج عقلی پدرهای خود را بشناسیم و یا پابند شویم چاره غیره از مطالعه همان قصه ها نداریم زیرا قراریکه بیشتر بیان یافت این یگانه ترین ذرایع یا قالبهای بود که معارف و معلومات و تجارب حیاتی خود را در آن ریخته باشند، مخصوصاً همان قصه هائیکه در طبقه اوسط محیط و پایایانتر آن رایج بوده است زیرا اینها اکثریت ملت هستند، و باز عین مزاج طبیعی و بی ساخت قومیتهای ما را نمایندگی میکنند، مثلاً:

از قصه های بسیار مشهور ماست که جمله اخیرش چنان ضرب المثل عام گردیده که احدی

از ما نیست باری آنرا در حیات استعمال نکرده و یا شنیده باشد : چه پختندانی خوری نونی خوره ، واقعاً شنیدن این قصه مزاج تفاسفرا که بمعنی پیش از ماده اعتنا داده میشود پیشروی نظر ما میآرد .

نمی بینی که این روح یا خوی اعتنا دادن بمعنی پیش از ماده حتی در پایانتزین طبقات ما موجود است ، حتی مجر مشرا اگر بین دوسزا مخیر سازی که مال و منال او را ضبط کنی یا اینکه تشهیرش کنی ، میبینی که آن سزای او را بادل خوش و خاطر جمع قبول میکند . ولی تشهیر را ؟ ابدأ تحمل کرده نمیتواند گویا این قصه و تاپه ، مزاج عقلی اوست بازا کر دقت کنیم همین قصه را تاپه مزاج خلقی نیز میابیم مثلاً اگر بقوت خود پیشش نازیدی و یا چیزی خواستی آتش میاراند اگر چه خودش هم باتوبسوزد ، اما ، بخنده ، که معناهای بسیار باریکتر و لطیفتر و پرزناکت تراز عجز دارد اگر چه مال او را بخوری باز هم خواهد دت گفت که : چه پخته خوری نو خوره ،

و علینذا تمام قصه ها تیکه از پدرها مانده است اگر جمع و تعقیب کنیم همه را عبارت از تاپه مزاج عقلی و مزاج خاکی ایشان خواهیم یافت ، زیرا این طریق تلقین منطق و معلومات در قالب قصه در آن دوره ها تیکه در هرده و هر محله مدرسه نبود یگانه ترین و بهترین ذریعه تعلیم و تلقین حتی یگانه ترین وسیله ساختن وحدتهای خلقی و ذهنی ملت بود .

وباز قرار بکه در سر این مقال گفتیم همین طریق تعلیم بذریعه قصه قدیمترین اصولستکه بشر یافته است زیرا تاجا تیکه تاریخ نشان میدهد حتی ما قبل آن هم موجودیت قصه در بین بشر بمنزله معلم و مذهب ثابت میشود . برویم بطرف : —

قرنهای تاریک تاریخ :

مدرس که بود درس چه بود ؟ البته که قصه گوی مدرس و قصه درس بود . زیرا آنوقت عائله ها یا قبیله ها بود ، مسکن یکی تادیکری پیش از چند میل فاصله نداشت و لی طی کردن این چند میل از سیاحتهای دو قطب امروز چندان آسانتر هم نبود ، و البته که معیشت و معرفت و سایل آن باید بسیار تنگ و ناقص میبود حتی شاید طریق کشیدن دانه های

یکی از میوه ها بزرگترین اسرار مشکل یکی از ان قبایل بوده است، زیرا دانستگی های تمام قبیله عبارت از چیزی بود که يك فرد آن یاد دارد. در آنوقت فرد يك قبیله که دل شیرها و عزم صا دقها را بدل گرفته رسیدن تا قبیله دیگر و باز سلامت و افس آمدن نصیبش میشد. انقلابات و تبدلات مهمرا در طرز معیشت و در طرز تفکیر و در اخلاق و شجاعت و عادات قبیله می انداخت، و تاهنتهها مشغولیت افراد قبیله خود میدرد، زیرا این فرد قصهها داشت هر قصه آن عالما درس و عبرت و اصول و راهیتها را سبب میشد خلاصه اینکه تمام قبیله بسیار چیزها یاد میکردند ازین مرد دلیر و معلم یا عبارت موافق: ازین قصه گوی و رومان خرد. گو یا معلم یگانه بود. یا نیم بطرف:

قرنهای روشن تاریخ

یعنی همان قرنهای تیکه اثرها بشان برای ما مانده است، میبینیم اگرچه حلقه معیشت بشر و دست یافت، جامعهها تشکیل داد، و ابتکارها حتی برای تعلیم دادن یکدیگر خود کرد ولی باز هم قصه در قطار اول حتی غالباً اولتر میدرد، بلکه قرار یک تاریخ بها حکایت میکند از همان وقت فن قصه حسن و رونق و دلربائی پیدا کرده بود، زیرا درین دفعه شعر با او توأم شد، چنانچه میبینیم بیشتر آثار ادبی که به ما رسیده است شعر قصه تی و یا قصه شعری میباشد، جدی که پیشه و صنعت مخصوصی شده بود حتی فن عمیق گردیده بود که تنها کسانی که قابلیت فطری آنرا میداشتند ما لیکش میگرددیدند، و محفلهای ملی مخصوصی برای سرودن و شنیدن آن بر پا میشد، که تمام خلق در روزهای معینی جمع شده سرکز حلقه این جماعتها همان فنانش یا شعرای قصه تی میبودند، باز مصدر حرکت عواطف بلکه جای تزئین عواطف و معلومات و ملکات شعری و بسا چیزها همین حلقهها میبود، و الحاصل مدرسه یگانه ترین بود، خبرهای پرکیف و جوش سوقهای عکاظ و محفلهای شعرای قصه تی رومانیها و الیاده معروف یونانیها همچنین قصه های بردوی مصریها و شاهنامه فرسها و مها برتای هندیها و غیره همین دلیل این مطلب است که قصه از قدیم الایام تا امروز بهترین قالب ریخت و تعبیر و نیز تزئین شعر و عواطف و معلومات بوده است. یا نیم در امروز و پرسم کرد:

مقام قصه در ادبیات خود ما ؟
 من نمی پرسم که آیا تألیف و ابتکار قصه در جمله ادبیات ماهست یا نیست زیرا مانند همه کس
 اینرا میدانم ازوقتی که شرق حرکتر در میدان حیات واگذار شد در جمله همین واگذاریهای ما
 این معلم کهن و اصیل بشر یعنی رومان بود ، بلکه سوال من اینست که رومان یا قدیمترین فنون
 و معلمهای بشر در نظر ما چه منزلت دارد یا اینکه در جمله ارکان ادب قصه را بکدام درجه
 اعتبار میدهیم ؟ جواب این نه تنها مضحك بلکه غم آور است :

خواننده یا شنیده باشید که رومان خیالی میسازد ، وقترا ضایع میکند ، مصرف عبث است ،
 از خود کش یگانه پرور میسازد ، و چه تهمت های فزاینده و نا شایسته نیست که باین اصیل فنها
 کرده نمیشود یا نشد .

نمیدانم آنکه گفته است رومان خیالی میسازد مقصود اصلی او ازین تهمت چه بود ؟
 مگر اینکه قوی شدن قوه خیال را نمیداند که مصدر چه تسهیلات در میدان مادیات
 حیات و ماخذ چقدر رنگها در میدان معنویات آن شده میتواند . یا مرادش از راه کنایه
 این است که عاملیت را در انسان کم میکند در حالیکه در تمام نوشته ها و تجاریه
 راجع بتعلیم یا تربیه بوجود آمده است چنین دلیلی نیست آنرا نشان بدهد که
 مطالعه هر چه باشد ، عملی و یا غیر عملی ساخته میتواند زیرا مسئله عاملیت و یا
 نا عاملیت يك امر تربیه و است عبارت دیگر انسان از راه مطالعه نه عامل و نه تمبل میشود ،
 و اگر يك آدمیرا بیافیم که عاملیت ندارد این دلیل نیست که او رومان بسیار ؛ خواننده است
 و یا اینکه قوه خیالش زیاد است ، بلکه این نا عاملیت او نتیجه تربیه اتکالی و یاد بگر نقایص
 تربیه وی خواهد بود . اما قوی شدن خیال را باید يك صفت و یا کمال خوب بدانیم علیهذا
 هر چه که این قوه را در ما زیاد کند محل توجه و اعتنای ما واقع گردد ، و اگر ما بخواهیم
 در اینجا اثرات و مزایای قوه خیال را در حیات بکنفر بیان کنیم این بحث ما يك شرح
 علم النفسی درازی خواهد شد ، لذا بطرف رومان رفته میگویم که رومان بسیار ملکات
 انسانرا غذا میدهد در آن جمله خیال اوست و این صفت رومان میباشد ، اما اینکه انسانرا
 کارکن با عملی میسازد و نمیسازد قرار بیکه پیشتر بیان یافت دخل بمطالعه ندارد و مسئله

تزیه است کسانیکه تزیه نظری صرف دیده باشند یعنی روح تطبیق و عمل در آنها دمانده
نهد و اینها ذاتاً از يك جنبه بزرگ ضروری حیات و معیشت کمبودی دارند ، خواه بخوانند
خواه نخوانند و باز هرچه بخوانند کار کن نمیشوند در باب : —
ضیاع وقت :

پرسیم چیست مصرف صحیح وقت ؟ همانکه يك قسمتش در دریافت و تماشا بگذرد (بلی
دریافت با وسیعترین معانی آن خواه دنیوی و یا عاقبتی باشد ، همچنین تماشائی با باریکترین
کیفیتهای آن خواه حسی و یا شعری باشد) قسمت دومش در تطبیق و حاصل گرفتن
بگذرد ، خارج ازین دو هرچه که بود گویا صرف عبث است ، برای وقت ، اگر
با این نظریه من در باب صرف وقت موافق باشی اینرا هم از من قبول کن که رومان یکی
از عمده ترین و میسرترین و باریکترین وسایل تماشاهای حیات است ، چه کسی نخواهد بود
منکر شود نویسنده که يك رومان میسازد در حقیقت قضیه از تضایب حیات را بذریعه چندین
شخصیت که در رومان میآرد از پیشروی نظر پریت و ارتیر میکند آنهم بباریکترین
رنگهاییکه امکان باشد این پریترا میدهد ، زیرا هیچ قالب برای تعبیر و رسامی فراختر از قالب
قصه نه در قدیم بوده و نه تا امروز پیدا شده است ، حتی اگر قابل فوائد بی پایان سیاحت باشی
این نظریه را هم پذیر که مطالعه چند رومان منتخب و متنوع جای نیم و یا بیشتر
يك سیاحت را میگیرد ، بلکه پاندازه که ضرورت دانستن شخصیات بشر را لازم بدانی همانقدر
بخواندن رومان مایل باش . حالا شاید ضرورت نمانده باشد برای دفع کردن این نهمت
دیگر را که میگویند :

رمان جامع علوم انسانی

مصرف عبث پول است .

زیرا آنچه که در گذشته بیان یافت برای ثابت کردن اینکه صرف پول در راه خواندن
رومان و یا در راه بوجود آمدن از مصرف بجا میباشد کفایت میکند ، باقی ماند يك نهمت
باز يك دیگر پیشروی نظر ما ، باری آنرا هم خواننده بوم که : —

از خود کش بیگانه پرور میسازد :

درین باب بگوئیم خود منظور با روحیکه بدافع آن این نهمت گفته شده است روح

قابل تقدیر و متابعت است ، و انصافاً دارنده چنین روح قرار اصطلاح : پخته ترین یا رسیده ترین نمونه ها نیست که باید استاد گرفته شوند ، و باز اینرا هم اقرار و یا تأیید کنیم که حرکتهای گر میکه در مشرق زمین چالان است هیچ خطر د. پیشروی خود غیر از همین کلمه عمیق و از خود کش بیگانه پرور شدن ، ندارد بلی این حقیقت است ولی مختصر بگوئیم که عوامل پیدا شدن این خطر چیزهای دیگریست که ابدأ برومان دخیلی ندارد .

پیشتر گفتیم رومان یا قصه يك قوم آئینه مزاج عقلی و خاکی کل و نیز فردی همان قوم است ، و نویسنده که يك رومان میریزد قضیه از قضایای حیاتی قومی خود و یا بشریترا زیر تحلیل و علاج گرفته میباشد پس مطالعه این رومانها اگر بسیار کرد اثر يك سیاحترا خواهد کرد ، و البته شخصیکه سیاحت میکنند تا اثر سیاحت در تغییر مزاج قومی خودش بسته با اندازه پخته گی همان مزاج او میباشد ، اما آنکه روحش به مزاج قومی خودش سیر آب نباشد بی سیاحت و بی مطالعه رومان و بی هیچ میبازد و بیگانه میشود .

پس

بهر حال ما باید عوامل پخته کردن مزاج و منطقهای قوم را بدست داشته باشیم ، و این راه یا طریق غیر ازین ندارد که منطقها و مزاجهای عقلی و خلقی پدرها را پیدا کرده و عمومیت و ترویج بدیم ، تا حلقه دیروز و امروز نسکند و این منطقها و خانها در قصه و رومانهای آنهاست ولی اینجا يك گپ بسیار کلان دیگر داریم .

باید ملتفت بود :

که مراد ما از بدست آوردن و جمع کردن منطقها و نمونه های مزاج عقلی و خلقی پدرها نه تنها پابندی و ترویج باشد بایستی دیروز با امروز باشد بلکه در عین زمان ، حلای هائیکه بنا بر اقتضای تبدل زمان اجرا کردن شان لازم باشد بکنیم زیرا نه هر منطق و عقلیت دیروز امروز حکمفرما و برقرار مانده میتواند . و کمترین اثریکه تبدیل مقتضای زمان کرده بتواند همینست که قویترین منطق دیروزه را که پابندی و عمل آن اسباب سعادت شده میتواند تبدیل زمان آنرا معکوس کرده متابعت آن را باعث شقاوت یا افلا محرومیت بگرداند ، مثلا اینک ماه و پروین .

امروز ما در وقتی و محیطی زندگی داریم که تکیه عمل و تکیه کلام حتی تکیه خواهش سلطان همینستکه راحت و خیر خود را قیمت و راحت جاها، تقدیم میکند، لذا هر که آرزوی کار و عامیتره دارد اولین بازوئی که بطرف او دراز شود بازوی سلطان خواهد بود گویا اساس پیشرفت در منطق امروزه نزدیکی سلطان است، ولی دیروز وضعیت کاملاً عکس این بود باین سبب وقتیکه در منطقها و نصیحتهای زمان پدران دست پالك کنیم چندین صد دلیل و حکایت باین معنی که (قرب سلطان آتش سوزان بود) مییابیم که خواندن و حکایت آن کفایت میکرد یک نفر آنها را قانع بسازد فرسخها از سلطان دور شوند زیرا در آنوقت که حکیمها ایشان و یا ادیبها ایشان این منطقها را ریخته عمومیت میدادند وضعیت سلطنت غیر از این چیز بود که ما داریم، باز اگر ما بخواهیم اصلاحات حقیقی در محیط اجرا کنیم اولین کاری که پیشروی داریم همین دو حلقه است یکی بدست آوردن نمونه های مزاج خلقی و عقلی و منطقهای ثابت قومی خود ما و عمومیت دادن آنها تا از خطر (از خود کش بیگانه پرور شدن) ایمن بوده بتوانیم دوم آن حلایجی کردن و اصلاح آنچه که زمان موجب شده است میباشد، تا منطق ذهنی ما با وضعیت که داریم موافقت داشته باشد و شاید این دلایل مختصر کافی باشد تا ما را با اهمیت قصه هائیکه داریم و نیز قصه هاییکه باید داشته باشیم ملتفت بسازد. برویم بطرف:

موقعیت قصه در ادبیات امروز عالم باقیه دارد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی و ادبی

(خود بینی)

عیبست بزرگ بر کشیدن خود را وز جمله خلق بر گزیدن خود را
از مردمك دیده بیساید آفرخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را
(خواجه انصاری هروی)